

بررسی موضوع جنگ و پیامدهای آن در داستان سرنوشت انسان اثر میخائیل شولخف

مرضیه یحیی پور*

دانشیار گروه زبان و ادبیات روسی، دانشکده زبان‌های خارجی دانشگاه تهران، ایران

(تاریخ دریافت: ۸۵/۰۵/۳۰ تاریخ تصویب: ۸۵/۰۸/۲۰)

چکیده

روسیه در قرن بیستم آستان حوادث، تشنجات و درگیری‌های داخلی و خارجی بسیاری بود و نویسندگان در این قرن نیز به پیروی از پیشینیانی چون لف تالستوی که خالق آثاری چند درباره جنگ بودند، به ادبیات جنگ روی آوردند و آثار ارزنده‌ای از خود بر جای گذاشتند. از میان این نویسندگان می‌توان به میخائیل شولخف مؤلف رمان *دن آرام* و داستان *سرنوشت انسان* اشاره کرد. پرداختن به «سرنوشت انسان» از موضوعات اصلی ادبیات در همه دوران تاریخ بوده است. شولخف نیز با انتخاب این مضمون برای عنوان اثر خود، به تحلیل آن می‌پردازد. نویسنده در این داستان، به توصیف سرنوشت قهرمانان و کشور پرداخته است، وی نشان می‌دهد که آندره ساکالوف قهرمان اصلی اثر، سمبل مقاومت، از خودگذشتگی و انسانیت است و با تحمل تلخی‌های بسیار تا پایان، به کمک نیروی عشق و محبت، انسان باقی ماند، در حالی که شرایط روسیه به گونه‌ای بود که او می‌توانست به یک حیوان بدل شود.

واژه‌های کلیدی: جنگ، وطن، عشق، سرنوشت انسان، انسانیت، از خود گذشتگی.

مقدمه

روسیه در دو قرن گذشته علاوه بر جنگ‌های داخلی و حمله به افغانستان، درگیر دو جنگ اصلی با بیگانگان بود. جنگ فرانسه با روسیه در سال ۱۸۱۲ میلادی و جنگ جهانی دوم طی سال‌های ۱۹۴۱ تا ۱۹۴۵ (آلمان) موجب شد تا نویسندگان روسی به موضوع جنگ در آثار خود پردازند. از میان نویسندگان قرن نوزده، لف تالستوی صفحات بسیاری از آثار خود را به موضوع جنگ اختصاص داده است. علت این است که نویسنده «شاهد بخش عمده‌ای از حوادثی است که به آن‌ها در آثارش اشاره کرده است. برای نمونه، در سال‌های ۱۸۶۴-۱۸۱۷ جنگ‌هایی بین روسیه تزاری و چچن‌ها و داغستانی‌ها جریان داشته است، حضور تالستوی در طی سال‌های ۱۸۵۶-۱۸۵۱ در قفقاز، انگیزه نگارش آثاری چون *قزاق‌ها* (1863, *Казачи*)، *اسیر قفقاز* (1872, *Кавказский пленник*)، *تاخت و تاز* (1853, *Набег*)، *قطع جنگل* (1855-1853, *Набег*) و *بعدها حاجی مراد* (1904, *Хаджи Мурат*) شد و یا با حضورش در جنگ‌های کریمه توانست *سواستپل در ماه دسامبر، مه و آگوست را بیافریند* (یحیی پور، ۱۹). او همچنین با مطالعه و تحقیق فراوان، در باره جنگ سال ۱۸۱۲ رمان حماسی *جنگ و صلح* را آفرید که از سال ۱۸۶۳ تا ۱۸۶۹ روی آن کار کرد.

شاید به همین دلیل است که نویسندگان عصر نقره‌ای^۱ ادبیات روسی، به تبعیت از نویسندگان عصر طلایی^۲، به این مهم روی آوردند، چرا که بسیاری از نویسندگان روسی در قرن بیستم نیز شاهد جنگ میان کمونیست‌های به قدرت رسیده (ارتش سرخ) و نیروهای وفادار به تزاریسیم (ارتش سفید) بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و یا جنگ جهانی دوم بودند. بیشتر کسانی که به موضوع جنگ در آثار خود پرداختند یا داوطلبانه به جبهه‌ها می‌رفتند و یا به‌عنوان خبرنگار و نویسنده در جنگ‌ها حضور داشتند. از میان این نویسندگان می‌توان به میخائیل شولخف (М. Шолохов)، آکسئی تالستوی (А. Толстой)، الکساندر فادایف (А. Фадеев)، ایوان بونین (И. Бунин)، میخائیل بولگاکف (М. Булгаков)، آندره پلاتونف (А. Платонов) و شاعرانی همچون الکساندر تواردوفسکی (А. Твардовский)، واسیلی بیکف (В. Быков)، کانستانتین سیمونف (К. Симонов)، یوگنی نوسف (Е. Носов)، سرگئی آرف (С. Орлов) و غیره اشاره کرد.

۱- ادبیات قرن ۲۰ روسیه به ادبیات *قرن نقره‌ای* معروف است (Серебряный век).

۲- ادبیات قرن ۱۹ روسیه به ادبیات *قرن طلایی* معروف است (Золотой век).

بررسی موضوع جنگ و پیامدهای آن در داستان ... ۱۰۱

هیچیک از حوادث از دید نویسندگان قرن بیستم دور نشد. آن‌ها همه دردها و رنج‌ها را تحمل کرده و گاهی برای آشنا شدن با حقایق از نزدیک، زندگی خود را به مخاطره انداختند. از این نویسندگان، می‌توان به شولخف نویسندهٔ رمان‌های *دن آرام (Тихий Дон)*، زمین‌نوآباد (*Поднятая целина*)، رمان ناتمام *آن‌ها برای وطن جنگیدند (Поднятая целина)*، داستان‌هایی مانند *سرنوشت انسان (Поднятая целина)*، *داستان‌های دن (Поднятая целина)* و غیره اشاره کرد.

داستان *سرنوشت انسان* که به بررسی آن در این مقاله پرداخته می‌شود، با وجود حجم کم، رخدادهای عظیمی از روسیه را در خود جای داده است و شرایط حاد و سخت زندگی افراد عادی جامعه را که اغلب سرنوشت کشور به دست آنها رقم می‌خورد، بازگو کرده است. سرگذشت آندره ساکالوف (*Андрей Соколов*) قهرمان جنگ جهانی دوم (قهرمان اصلی داستان) و قهرمانان دیگر، در واقع سرگذشت کشور آن‌هاست.

شولخف در داستان *سرنوشت انسان*، سیمای قهرمانانش را در ارتباط با جنگ و شرایط سخت زندگی دورهٔ استالینی و بعد از جنگ چگونه ترسیم می‌کند؟ نویسنده به بررسی چه مسائلی در زندگی قهرمانان و محیط اطراف آن‌ها می‌پردازد و چه چیزی را مبنای ارزش انسان و ماندگاری او در زمان جنگ و یا بعد از آن قرار می‌دهد؟

بحث و بررسی

جنگ، پیوسته معانی متضادی را تداعی می‌کند. جنگ از سویی، یعنی مرگ، نابودی، رنج، ترس و آوارگی و از سوی دیگر، یعنی شجاعت، فداکاری و دفاع از میهن. جنگ هم قهرمان می‌پرورد و هم خائن.

قرن بیستم میلادی، قرن حوادث و تشنجات بزرگ و فراوانی در تاریخ روسیه به‌شمار می‌رود که پیروزی‌های بزرگ ادبی را نیز به همراه داشت. بعد از انقلاب اکتبر و جنگ جهانی دوم، نسل جدیدی از نویسندگان وارد عرصهٔ ادبیات روسیه شدند. موضوع اصلی آثار این نویسندگان درک جدیدی از زندگی و همچنین توصیف حوادث جنگ و زندگی مردم شهر و روستا است. آثار این دوره به‌طور عمده دربارهٔ زندگی نسل قدیم و نوع ارتباط آنها با سرزمین آبا و اجدادی خود است و یا به تفاوت‌های اعتقادات آنها نسبت به افراد زمان زندگی این نویسندگان اشاره دارد. نویسندگان نسل نو تلاش کردند تا در آثار خود خصوصیات اخلاقی خاص روسی را برای نسل‌های آتی به‌تصویر بکشند. شولخف در داستان *سرنوشت انسان* به

توصیف انسانی معمولی با ویژگی‌های کامل یک انسان روسی می‌پردازد. «شولخف بهترین خصلت‌های شخصیت روسی را که عامل اصلی موفقیت در جنگ بود، در قهرمان اصلی داستان یعنی آندره ساکالوف گنجانید. مردانگی و پایداری، تحمل، تواضع و احساس کمال انسانی از ویژگی‌های این قهرمان روسی است»^۱ (پروزوروا، ۵۸۱).

کودکان روستایی و شهری نیز در شکل‌گیری ادبیات جنگ این دوره بی‌تأثیر نبودند. کسانی که با نگاه‌های بی‌دفاع کودکانه خود شاهد فجایع و رنج‌های فراوان جنگ بودند (وانیا، قهرمان کودک داستان).

داستان سرنوشت *انسان* نخستین بار در سال ۱۹۵۷ در روزنامه پراودا (Правда) چاپ شد. در ادبیات روسی تاکنون هیچ اثری با چنین مهارتی به واقعیات جنگ جهانی دوم اشاره نکرده است. بعد از انتشار داستان سرنوشت *انسان* آثار زیادی درباره جنگ جهانی دوم منتشر شد، اما هیچ‌یک از قهرمانان نتوانستند محبوبیت آندره ساکالوف را به‌دست آورند. او سمبل مقاومت، مردانگی، از خودگذشتگی و انسانیت بود.

شولخف سرنوشت *انسان* را به‌شکل دیالوگ و داستان در داستان نوشته، گرچه از نظر او «نقل از اول شخص فاعل، کاری بس دشوار است» (بلینکی، ۳۶۱)، اما با وجود این موضوع، نویسنده در داستان سرنوشت *انسان*، این شکل نوشتار را که یکی از دشوارترین شیوه‌های نگارشی است، به‌کار برده است. بلینکی (Беленький) منتقد معاصر روس به نقل از آنتونف (С. Антонов) می‌نویسد: «توصیف حوادثی که قهرمان اثر به‌هنگام وقوع آنها حضور نداشت، از همان ابتدای کار بر روی داستانی که راوی داستان اول شخص مفرد است، نویسنده را با مشکلاتی مواجه می‌کرد. غیر از آن، او مجبور بود طوری نقل کند که هماهنگ با گفتار، فکر و ویژگی‌های قهرمان باشد و گاهی خود را هنگام به‌کارگیری مقایسه‌های «ادبی»، استعاره‌ها، بسط توصیفات و مناظر محدود کند، تا آنجا که او باید در تمام مدت مراقب باشد که قهرمان داستان مثل راوی (نویسنده داستان) صحبت نکند» (همان، ۳۶۱-۳۶۰). به‌نظر می‌رسد شولخف به این دلیل است که این شیوه را به‌کار برده است، چون زمانی که شرکت‌کننده حادثه‌ای از چگونگی وقوع آن سخن می‌گوید، به‌طور طبیعی آن‌را با احساسات مطرح می‌کند و از این طریق اعتماد خواننده را به حقیقی بودن حوادث جلب می‌کند. در داستان سرنوشت *انسان* نیز چنین است: «شرکت‌کننده حوادث درباره خود صحبت می‌کند. این سبب می‌شود تا اعتماد خاصی به‌وجود

۱- ترجمه کلیه نقل و قول‌ها از زبان روسی، از نویسنده این مقاله است.

آید و تصویر حقیقی حادثه ترسیم شود. داستان سرنوشت *انسان* کوتاه‌ترین اثر شولخف است، اما به سبب تأثیرگذاری احساسی، نسبت به دیگر آثار نویسنده برتری دارد. عنوان اثر، نشان از مردمی بودن قهرمان آن است. این نوع شخصیت، در واقع شخصیت بسیاری از مردم روسیه است که در همهٔ سختی‌ها و رنج‌های کشور سهیم‌اند و در خود انسانیت، محبت و عشق به موجود زنده را حفظ کردند» (آرلووا، ۳۳۸-۳۳۹).

داستان، یک تراژدی است، همان‌طور که جنگ هم تراژدی است. جنگی که میلیون‌ها انسان را قربانی کرد. بسیاری از نویسندگان قرن بیستم از جمله شولخف، مانند لف تالستوی (در *رمان جنگ و صلح*) سربازان را عامل اصلی پیروزی در جنگ می‌دانند. میخائیل شولخف در داستان *سرنوشت انسان* به تفصیل به این مسئله می‌پردازد. از نظر سیکاچووا «تازگی اثر بیانگر آن است که سرنوشت انسان معمولی روسی، آندره ساکالوف، بدون آن‌که دلوری خاصی از خود نشان داده باشد، در داستان مرکزیت پیدا می‌کند. او فقط زندگی سخت خود را در نهایت شایستگی و شرافت سپری کرد» (سیکاچووا، ۷۵۸).

شولخف در داستان *سرنوشت انسان*، ایده‌آل پروری نکرده است. داستان دربارهٔ انسانی است که در جبههٔ جنگ روس‌ها علیه فاشیست‌ها حضور داشت. در این داستان، راوی که نویسنده است با قهرمان اصلی، یعنی آندره ساکالوف به گفتگو نشسته است. ساکالوف برای راوی از سرنوشت خود می‌گوید. سرنوشت تراژدیک قهرمان اصلی، با سرنوشت تراژدیک کودک، یعنی وانیا *Ваня*، تلاقی کرده است. وانیا هم مانند ساکالوف همهٔ افراد خانواده و همه چیز خود را در جنگ از دست داده است. داستان به شکلی نوشته شده که خواننده همهٔ رنج‌های جنگ و سرنوشت قهرمان‌های مصیبت‌زدهٔ آن‌را به‌آسانی درک می‌کند. شولخف در این داستان «فقط به بیان آن بخش از زندگی قهرمان می‌پردازد که امکان اندیشیدن به سرنوشت انسان را در ارتباط با حوادث غمبار فراهم می‌سازد... سرنوشت آندره ساکالوف نه تنها تداعی‌کنندهٔ چهرهٔ زشت جنگ است، بلکه به عوامل بشردوستانه‌ای مثل ایمان به محبت، بشریت و پیروزی نیز اشاره می‌کند» (بیکووا، ۵۵۷).

ساکالوف انسان زحمت‌کشی است که از جنگ بیزار است. پیش از جنگ او در کنار زن، دو دختر و تنها پسرش گرچه زندگی معمولی داشت، اما خوشبخت بود: «ابتدا زندگی‌ام معمولی بود. در جنگ داخلی در ارتش سرخ خدمت می‌کردم. در قحطی سال ۲۲ پدر، مادر و

خواهرم از گرسنگی مردند و من تنها شدم. هیچ کس را در هیچ کجا نداشتم. بعد از فروختن خانه محقرم در کوبان (Кубань)، به زادگاهم، وارونژ (Воронж) رفتم و در کارخانه‌ای مشغول کار شدم. بعد با ایرا (Ира) دختری که در یتیم‌خانه بزرگ شده بود، ازدواج کردم. او دختری سازگار، سرزنده، کاری و عاقل بود و از من سرترا بود. او از بچگی طعم تلخ رنج را چشیده بود و این تلخی‌ها روی اخلاقش اثر گذاشته بود. از نظر من که به او بسیار نزدیک بودم، زیباتر و محبوب‌تر از او در دنیا کسی نبوده و نیست! (بلینکی، ۵۱۰-۵۰۹) ساکالوف با وجود این که یک انسان معمولی است، ولی هر آن چه (کار، تشکیل خانواده، تربیت فرزندان) را که لازمه یک زندگی عادی است، انجام داده بود. او سعادت و آرامش زندگی خود را در اخلاق خوب و انسانی زنش می‌داند: «از سر کار گاهی خسته برمی‌گشتم، گاهی هم عصبانی بودم. در هر صورت او هیچ وقت جواب تندهایم را نمی‌داد. آرام و مهربان مرا در گوشه‌ای می‌نشاند و با وجود بضاعت کم از من پذیرایی می‌کرد. با این رفتار خودش، مجبورم می‌کرد که از او عذرخواهی کنم. باز آرامش و صلح بر من مستولی می‌شد. زخم همه چیز را تحمل می‌کرد. بداخلاقی ام را، شب‌نشینی با دوستان نادرستم را. اما بعد از این که صاحب فرزندان شدیم، آن وقت من از همه کارهای نادرست دست کشیدم. زندگی آرامی را داشتیم می‌گذرانیدیم، که ناگهان جنگ شروع شد» (همان، ۵۱۱-۵۱۰).

شولخف در این داستان دربارهٔ انسانی سخن می‌گوید که با وجود از دست دادن همه چیز در زندگی، هنوز هم دارای روحیه و حس بشردوستانه است. کسی که تلاش می‌کند به دیگران خدمت کند و زندگی ببخشد.

موضوع سرنوشت انسان همیشه از مسائل مهم و مورد بحث در ادبیات دوران مختلف بوده است، به گونه‌ای که می‌توان شباهت‌هایی در آثار گوناگون یافت، و عنوان داستان شولخف هم بیانگر این مطلب است. از نظر بوسلاکوا، اسم اثر شولخف همچنین بیانگر عقاید بشردوستانه است. بوسلاکوا در کتاب *ادبیات قرن ۲۰ روسیه* می‌نویسد: «عقاید بشردوستانه در اسم اثر نیز جلوه می‌کند. نویسنده به اخلاق و سرنوشت انسانی اشاره می‌کند که توانست در شرایط غیرانسانی، انسان باقی بماند. روح و روانی را حفظ کند که قادر است، عشق بورزد و احساس همدردی کند» (بوسلاکوا، ۳۰۶). ساکالوف در بدترین شرایط زندگی انسان باقی ماند و می‌گوید: «من برای خودم یک چیزهایی دارم، کمالات و غرور روسی، هر چه تلاش کردند نتوانستند مرا به حیوان تبدیل کنند» (بلینکی، ۵۲۵).

شروع داستان شولخف، زمان آب شدن برف‌ها (فصل بهار و اواخر ماه مارس) و از نظر

نویسنده زمان بسیار نامناسبی است و این زمان سخت، بی‌ارتباط با وضعیت زندگی قهرمانان او نیست.

شولخف هنگام توصیف چهره قهرمان خود نیز به سختی‌ها اشاره دارد: «من دست بزرگ و خشنی را که به سویم دراز شده بود، فشردم... او دست‌های سیاه و پهن خود را روی زانوهایش گذاشت، خم شد. من از پهلو به او نگاه کردم، حالم دگرگون شد... آیا شما هیچوقت چشم‌هایی را که انگار با خاکستر پوشانده شده باشند و انباشته از انبوه مرگباری‌اند که حتی نگاه کردن به آن‌ها دشوار است، دیده‌اید؟ هم‌صحبت تصادفی من چنین چشم‌هایی داشت» (بلینکی، ۵۰۸). هم‌صحبت تصادفی نویسنده داستان آن‌قدر درد داشت که برای غریبه‌ای که بار اول او را دیده بود، سر صحبت را باز می‌کند و به درددل می‌نشیند: «یک وقت‌هایی شب‌ها خوابم نمی‌برد و در تاریکی با نگاه بی‌رمق فکر می‌کنم: «زندگی، چرا مرا از پای درآوردی؟ چرا مرا این‌طور نابود کردی؟» هیچ جوابی چه در تاریکی و چه در روز روشن پیدا نمی‌کنم» (همان، ۵۰۸).

او سختی‌های زیادی را تحمل کرده: فقر و گرسنگی بعد از انقلاب، دوره پرفشار استالینی، جدایی دشوار با خانواده به‌هنگام رفتن به جبهه، مجروح شدن، اسیر شدن، کشته شدن خانواده در بمباران، کشته شدن پسر بزرگش در آخرین روز جنگ، یعنی روز پیروزی بر فاشیست‌ها، آوارگی و بی‌خانمانی. تحمل این‌همه سختی خیلی راحت نبود، اما با این وجود در ساکالوف انسانیت کشته نشد. نویسنده در این داستان نشان می‌دهد، آن چیزی که ساکالوف را با وجود همه سختی‌ها سرپا نگه می‌دارد، عشق به وطن و احساس مسئولیت در برابر سرنوشت دیگران است. «در وجود آندره ساکالوف یکی از بهترین ویژگی‌های اخلاق روسی انعکاس یافته است. او همیشه و بیدرنگ برای دفاع از میهن آماده است و صاحب درک واقعی مبارزه مردم با دشمن بی‌رحم است» (زوبووا، ۱۱۳). زوبووا معتقد است که «این سرباز در آزمون‌های سختی پیروز شد، بی آن‌که از ارزش‌های انسان‌دوستانه، عقاید و اصول اخلاقی فاصله بگیرد و تا آخر وظایف سربازی و شهروندی خود را انجام داد» (همان، ۱۱۲). از نظر ساکالوف «تو به این علت مردی، و به این علت سربازی که اگر نیاز باشد همه چیز را تحمل کنی، همه چیز را طاقت بیاوری» (همان، ۱۱۳). بازانووا در کتاب *ادبیات میهنی (Отечественная литература)* درباره شخصیت ساکالوف می‌نویسد: «آندره ساکالوف، بعد از این همه مصیبت به نظر می‌رسد که می‌توانست زندگی را به طاعون تشبیه کند، اما او از زندگی گله نمی‌کند، گوشه‌نشین نمی‌شود، بلکه به طرف مردم می‌رود. تک و تنها در این دنیا باقی می‌ماند و

او که جای پدر وانیای یتیم را گرفته، همه آن گرمی درونی خود را به او می‌بخشد. او وانیای را که والدین خود را در جنگ از دست داده، به فرزند می‌پذیرد و قلب این کودک یتیم را پر از خوشبختی می‌کند، شاید به همین علت باشد که خود او نیز به زندگی بازگشته است» (بازانووا، ۱۴۸) ساکالوف بیش از هر چیز به احساس مسئولیت و همدردی خود در برابر دیگران می‌اندیشد. «تنهایی سیگار کشیدن و مردن، تهوع آور است» (بلینکی، ۵۰۸). ساکالوف با پذیرفتن وانیای به فرزند می‌گرمی درون خود را به او می‌دهد. عشق خود را به انسان دیگری اهداء می‌کند و به زندگی او گرمی می‌بخشد. در اینجا است که سعادت انسان دیگر سبب خوشحالی وی می‌شود: «با او دراز کشیدم که بخوابم و بار اولی بود که برای مدتی طولانی آرام خوابیدم. بیدار شدم دیدم که او مثل یک گنجشک زیر بغلم خوابیده، آرام نفس می‌کشد و چنان خوشحالی به من دست داد که با سخن نمی‌شود آنرا بیان کرد!» (همان، ۵۳۴)

با نگرستن به زندگی قهرمانان اثر می‌بینیم که همه آنها سختی‌های فراوانی را تحمل کرده و پشت سر گذاشته‌اند که نشان از اوضاع اجتماعی و سیاسی روسیه در دوران مختلف است. نمونه‌های بسیاری مانند ساکالوف در روسیه، از طرفی قربانی خودکامگی‌های حکمرانان خودی و از سوی دیگر بیگانگان شرور و بی‌وجدان‌اند. رنج‌های ساکالوف حوادثی غمبار نیست که فقط در ارتباط با سرنوشت انسانی به نام ساکالوف باشد، بلکه این نمونه‌ای از سرنوشت انسان‌هایی مثل ساکالوف در یک کشور است. «نویسنده در داستان با بیان زندگی نامه قهرمان خود، دقیقاً کلیه حوادث زمان ساکالوف را که به خواننده امکان می‌دهد تا مراحل مختلف حوادث کشور را ببیند، به تصویر می‌کشد: جنگ داخلی، قحطی بعد از انقلاب اکتبر و جنگ با آلمان» (سیکاچووا، ۷۵۸).

شولخف با چنین تصویرهایی از زندگی قهرمانان خود، نشان می‌دهد که مشکلات زندگی آنها فقط شخصی نیستند. مرگ خانواده ساکالوف در قحطی بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، بزرگ شدن ایرا در یتیم‌خانه، زندگی در کلبه محقری که ساکالوف به دست خود آنرا ساخته بود، زندگی وانیای یتیمی که بعد از جنگ، هر کجا که پیش می‌آمد، سر بر زمین می‌گذاشت و شب را سپری می‌کرد و زندگی فقیرانه دوستان ساکالوف. به نظر می‌رسد کسی خود را مسؤل زندگی این انسان‌ها نمی‌داند. آنها شهروندانی رها شده‌اند که برای وطنشان از همه چیز، حتی از زندگی خود می‌گذرند. «حرف‌های قهرمان هم از اوضاع و احوال او می‌گوید و هم از کشورش» (آگنوسف، ۲۳۷).

از نظر شولخف نجات معنوی انسان به دست خود و با نیروی عشق و محبت صورت می‌گیرد. «شولخف فکر می‌کند که نجات انسان در وجود خود انسان است، در عشق و محبت

بی‌پایان و احساساتی که در قلب او می‌تپد. از این‌روست که لحظه دیدار آندره ساکالوف با وانیای کوچک، اوج تراژدی داستان به حساب می‌آید. عشق و محبت به این دو کمک کرد تا برای یکدیگر تکیه‌گاهی شوند... آری، یکی از سرچشمه‌های اصلی نیروی روحی و معنوی قهرمان، پایبندی وی به مسائل اخلاقی است» (فاتوشنکا، ۱۰۷-۱۰۶).

شولخف می‌داند که تحمل سختی‌ها کار آسانی نیست، او دلش می‌خواهد که قهرمان اثر ویژگی‌های اخلاقی خوب خود را از دست ندهد. وی داستان را با این آرزو به پایان می‌برد: «دو انسان بی‌کس، دو دانه شن، رها شده در سرزمین غریب، گرفتار توفان جنگ با نیرویی دهشتناک... چه چیزی در انتظار آن‌هاست؟ دلم می‌خواهد فکر کنم که این انسان روسی، انسانی با اراده آهنین، همه چیز را تحمل خواهد کرد. کنار پدر، بزرگ می‌شود، همان انسانی که بعد از بزرگ شدن، اگر وطن بخواهد، قادر خواهد بود همه چیز را تحمل کند و همه موانع را از سر راه بردارد» (بلینکی، ۵۳۷).

نتیجه‌گیری

درگیری‌های داخلی بعد از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷، مرارت‌های دوره استالین و جنگ جهانی دوم از عوامل تأثیرگذار بر زندگی مردم روسیه از جمله زندگی آندره ساکالوف قهرمان سمبلیک داستان بودند که با فقر و بدبختی دست و پنجه نرم می‌کردند. نویسنده در داستان نشان داد که سرنوشت معنوی انسان به دست خود او رقم می‌خورد. ساکالوف با وجود تحمل همه بدبختی‌ها، اساس زندگیش را خدمت به کشور و دیگر هموعان خود قرار داد. شولخف در این داستان، قهرمان‌پروری نکرد، چراکه قهرمان او در جبهه جنگ کار خارق‌العاده‌ای انجام نداد، اما در زندگیش پیوسته به اصول اخلاقی پایبند بود. شولخف با بیان مشکلات موجود در کشور نشان داد که قهرمان او، این سرباز وطن با پذیرفتن و انیابا به فرزند، حتی در شرایط غیرانسانی، وی ارزش‌های بشردوستانه و اصول اخلاقی را زیرپا نگذاشت و به وظایف شهروندی خود به‌درستی عمل کرد. دیدیم که هیچ‌یک از مصائب، قحطی، مرگ پدر و مادر، مرگ زن و فرزند و به‌طور کلی هر نوع ناسازگاری، بر زندگی انسانی و معنوی ساکالوف نتوانست تأثیر منفی بگذارد. امید به زندگی در او به سردی نگرانگرایید و از بین نرفت. ساکالوف حتی به فکر نجات انسان دیگر (وانیا) و نگران آینده اوست. نویسنده تلاش کرده تا با توصیف شخصیت قهرمانان داستان و بیان جملات پایانی داستان، احساس مسئولیت خواننده را در برابر بشریت و میهن خویش بیدار کند و استحکام ببخشد.

کتاب شناسی

یحیی پور مرضیه. (۱۳۷۹). جهان بینی لف نیکلایویچ تالستوی (بر اساس رمان آنا کارنیا)، مدرس علوم انسانی دانشگاه مدرس، تهران، دانشگاه تربیت مدرس

Агеносов В.В., Герасименко А.П., и др. (2001). *Русская литература XIX-XX веков*, т. II, Московский университет, Москва.

Базанова А.Е., и др. (1994). *Отечественная литература*, Москва, «ЮРИСТ».

Беленький Г.И., и др. (1998). *Литература 9 класс//Русская классика, Хрестоматия*, «Мнемозина», Москва .

Беленький Г.И., и др. (1997). *Литература 9 класс//Русская классика (избранные страницы)*, Москва, «Мнемозина».

Буслакова Т.П. (2001). *Русская литература XX века*, «Высшая школа», Москва.

Быкова Н.Г. (1995). *Литература//Справочник школьника*, «СЛОВО», Москва.

Зубова Е.Н., и др. (2004). *Литература 9 класс*, «Издательство НЦ ЭНАС», Москва.

Линкова Л.И. (2004). *Литература, 8-11 классы: Пособие для учащихся*, «Тригон», СПб.

Орлова О.Е. (2003). *280 лучших школьных сочинений*, «Мартин», Москва.

Прозорова Е., и др. (2004). *Авторские сочинения по экзаменационным темам 2004 года*, «ВАКО», Москва.

Пустошкина А.А., Филатова Е.А. (2003). *Современные открытые уроки литературы*, «Феникс», Ростов-на-Дону.

Секачева Е.В., Смоличева С.В. (2001). *Русская литература //Новая популярная энциклопедия*, «АСТ-ПРЕСС», Москва.

Фатющенко В.И., Цыбенко Е.З. (1993). *Идеи гуманизма в русской литературе XX века*, изд. Московского университета, Москва.